

Heaven Official's Blessing

نوشته: موشیانگ تونگشیو

مترجم: دختری با ماسک شیشه‌ای

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس ها اون رو دریافت کنید.

سایت myanim.es

@myAnimes

این اثر متعلق به مای انیمه است به عنوان مترجم، مجوز پخش یا کپی یا انتشار و چاپ کتاب رو بدون اجازه خودم نمیدم... لطفا رعایت کنید! خرید این کتاب مدرکی برای استفاده های نامشروع شما نیست!

HEAVEN OFFICIAL'S BLESSING

کتاب سوم- مسیر نامحدود

✿ آرک روح جنینی فصلهای 89 تا 100

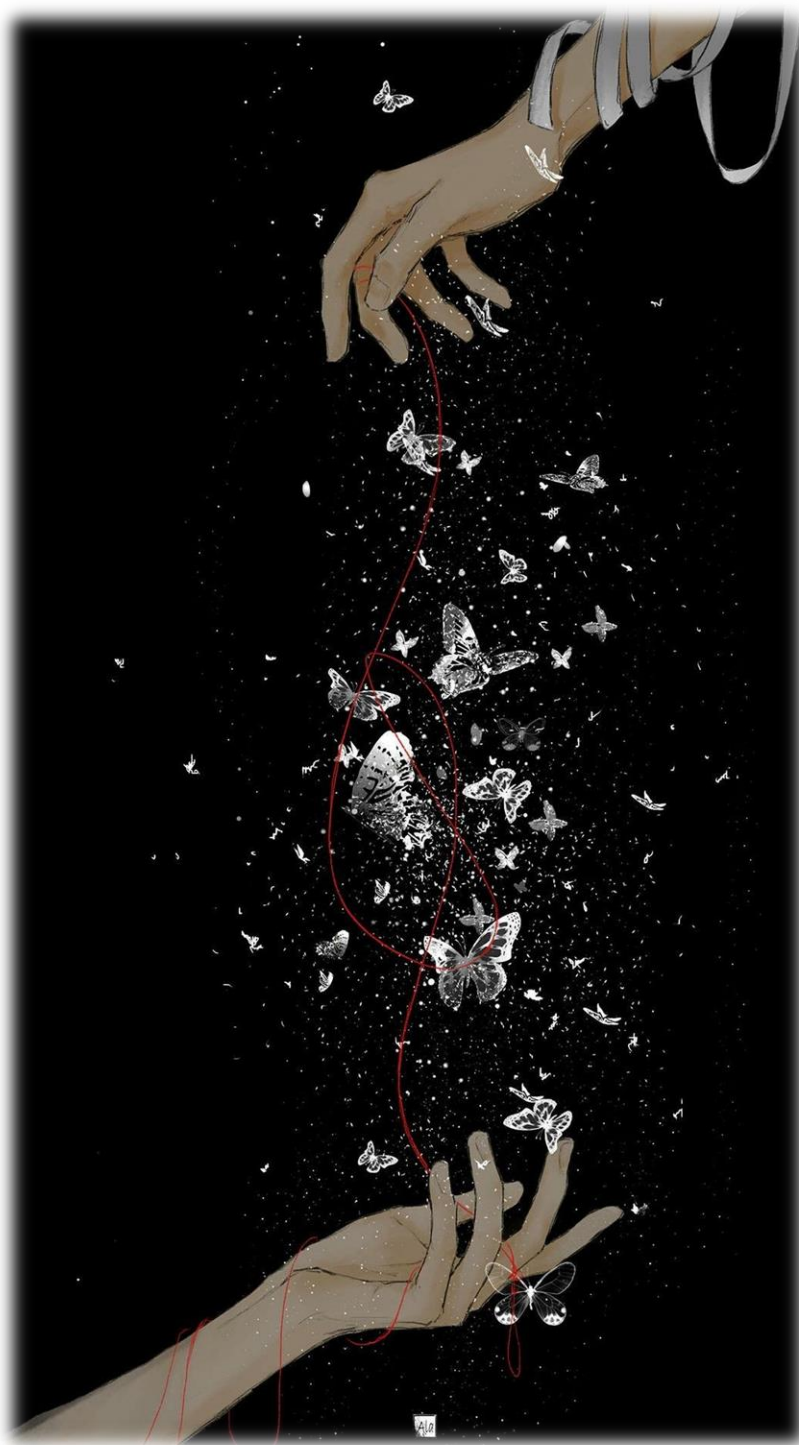
✿ آرک آب سیاه فصلهای 101 تا 126

✿ آرک کوه تونگلو فصلهای 127 تا 180

میتونین برای دیدن کارهای بعدی مترجم و
اطلاع از برنامه ترجمه ها به کانال لوتوس سفید ملحق شید .

https://t.me/lotus_sefid

فصل 110- نبرد با راهب، شاهزاده جای ارباب باد را میگیرد!



فصل 110- نبرد با راهب، شاهزاده جای ارباب باد را میگیرد!

هرچند صدای دیگری از شی چینگشوان شنیده نشد.

شیه لیان شدیداً ناراحت بود: «جناب ارباب باد، چه اتفاقی برات افتاده؟ هنوز اینجا هستی؟ چی شده؟ چرا هیچی نمیگی؟!»

اگر او توسط جمعیت رژه رونده ها برده شده بود که قصدشان سرگرمی بود اینقدر ناگهانی سکوت نمیکرد پس احتمال داشت آسیب دیده باشد؟ ولی مضطرب و پریشان شدن بی فایده بود. زیرا که او نمیدانست ارباب باد کجاست.

آن جمعیت بالاخره ساکت شد و مینگ یی هم بالاخره از معبد آب و باد بیرون آمد. قلمروی آسمانها حکم داده بود که هرگز در برابر فانی ها از نیروی معنوی استفاده نشود یا در برابر آنها ظاهر نشوند. اگر جان فانی ها به خطر می افتاد یا جانشان گرفته میشد. این موضوع به آسمانها اعلام شده و مجازات در پی داشت. این حکم کارها را برای خدایان قانون مدار سخت میکرد. وگرنه با یک حرکت دستشان آن مردم مانند همان سقف به پرواز در می آمدند.

جمعیت بالاخره به خودش آمده و درحالیکه وحشیانه جیغ میکشیدند پا به فرا نهادند: «اون، اون ظاهر شد! اون واقعا ظاهر شده!!»

«هیولا اومده!!»

با این حرفها جمعیت پراکنده و ناپدید شدند. شیه لیان مضطربانه پرسید: «ارباب زمین، چطوری شد که ارباب باد دست تو نیست؟ اونو دیدی؟ کی گم شد؟»

مینگ یی توضیح داد: «اشبایین مردم کمین کرده بودن!»

بنظر میرسید او متوجه جان‌هایی شده بود که در خطر بودند برای نجات آن مردم رفته و توجهش به جای دیگری جلب شده بود ولی دوستش گم شد. شیه لیان گفت: «بیاین از هم جدا شیم و دنبالش بگردیم! اون نباید خیلی دور شده باشه!»

ناگهان از درون دایره ارتباط روی از نو صدای شی چینگشوان شنیده شد. او وحشیانه و با صدای بلند می خندید: «.....»

این خنده ناگهانی نشان میداد حداقل چیزی آنجا هست ... شیه لیان با عجله پرسید: «ارباب باد! چه اتفاقی برات افتاد؟ چرا یهو دست از حرف زدن کشیدی؟ فکر میکردم اتفاقی برات افتاده!»

«هاله‌ها! هاله‌ها! هاله‌ها! هاله‌ها! هاله‌ها! هاله‌ها! هاله‌ها! هاله‌ها! هاله‌ها! هاله‌ها!»
شما را بترسونم؟ هاله‌ها! برادر مینگ تو یه دروازه لعنتی هستی بطور توندستی منو
با خوت نبری اگه من بمیرم تبدیل به یه شاه اشباح میشم و میام شکرت میکنم

هاله‌ها! هاله‌ها! هاله‌ها!

مینگ یی به او گفت: «این هاهایا رو تمومش کن ... درست حرف بزن!»

شیه لیان میدانست هر قدر شی چینگشوان مضطرب تر و وحشت زده باشد هاهای بیشتری سر میدهد. او حتی فراموش کرده بود که لای حرفهایش مکث کند. شیه لیان به میان حرفهایشان پرید و گفت: «شما دهنتم رو باز

فصل 110- نبرد با راهب، شاهزاده جای ارباب باد را میگیرد!

نکردی که حرف بزنی درسته؟ هیچ چیزی توی ظاهر تون رو تغییر ندادی مگه نه؟ با چیزی جنگیدی؟»

شی چینگشوان گفت: «من حرف نزدم! حالت هم عوض نشده ... با هیچی هم نجنگیدم!»

شیه لیان آرام گرفت و با مهربانی گفت: «خیلی خب، ارباب باد به من گوش کن، همه چی خوبه اصلا نترس! توی همون حالتی که هستی بمون و وانمود کن هیچی متوجه نشدی! اگه میخوای چیزی بگی فقط از همین دایره ارتباط روحی بهمون بگو ... اصلا نباید بزاری اون موجود متوجه بشه که تو میدونی چه خبره! خیلی آروم هاله معنویت رو گسترش بده و یه حفاظ معنوی برای محافظت از خودت شکل بده!! اینطوری میشه مطمئن شد که جایی لیز نمیخوری یا توی گودال یا هر چیز دیگه ای نمیفتی اگه هر سلاحی هم بخواد بهت حمله کنه هم متوجهش میشی!»

صدای شی چینگشوان شبیه هق هق بدون اشک بود: «اوه و بعدش چی؟»
شیه لیان گفت: «بعدش نفس عمیق بکش ... همینطوری ... چند بار تکرارش کن ... یه کم بهتر شدی؟»

لحن آرام و مهربانانه صدایش وقتی برای آرام کردن دیگران استفاده میشد کاملا تاثیرگذار بود شی چینگشوان گفت: «آره یه کمی ... ممنونم ... اعلی حضرت!»
شیه لیان با پرسشگری گفت: «حالا ... فکر میکنی چه احساسی پیدا میکنی اگه

فصل 110- نبرد با راهب، شاهزاده جای ارباب باد را میگیرد!

آروم چشمت رو باز کنی و به اون موجودی که تو رو کشیده و برده یه نگاهی بندازی؟» او واقعا میتواندست اینکار را بکند؟

شی چینگشوان گفت: «احتمالا می میرم!»

«.....»

بنظر میرسید اگر شی چینگشوان چشمانش را باز کند وحشتش به اوج خود میرسید و تبدیل به غذای خوشمزه و دلپذیری برای ارباب سخنان پوچ میشد و پس از آن تمامی مهارت جنگیدنش را از دست میداد. ضمنا اگر لحظه ای که چشمانش را باز میکرد آن مخلوق را میدید که به او خیره شده ارباب باد پر از اعتماد به نفس کف و خون بالا می آورد و شبیه یک شهاب سنگ بر زمین سقوط میکرد. شیه لیان گفت: «پس چشمتون رو همینطور بسته نگهدارین!»

مینگ یی پرسید: «وقتی از معبد آب و باد کشیده شدی بیرون به کدوم مسیر رفتی؟»

الان مهمترین چیزی که آنها نیاز داشتند تا بدانند موقعیت مکانی شی چینگشوان بود. چشمان شی چینگشوان بسته بودند و نمیتوانست ببیند به کجا برده میشود ولی باید دیدگاهی درباره موقعیت خود میداشت. لاقل باید قدمهای خود را میشمارد تا بداند چقدر دور شده است.

با این حال شی چینگشوان گفت: «نمیدونم!»

فصل 110- نبرد با راهب، شاهزاده جای ارباب باد را میگیرد!

« حتی اینم نمیدونی؟! »

شی چینگشوان خشمگین بود: « آخه کی میتونه این چیزا رو یادش بمونه؟ اونم وقتی خیال کردم تو داری منو می بری! »

هواچنگ از آن طرف تماشا میکرد آنقدر خسته شده بود که لباسهایش را به رنگ سرخ تغییر داد دوباره آنها را سیاه کرد و بعد سفید تقریباً هر بار شیه لیان سرش را برمیگرداند او را با ظاهر جدیدی میدید. هر بار هم سبک مو، چیزهایی که به خود آویزان داشت همراه با چکمه هایش تغییر میکردند.... گاهی بازیگوش به نظر میرسید، گاه برازنده، گاه کشنده و گاه فریبنده شیه لیان که از اینهمه رنگ گیج شده بود دائم پشت سرش را نگاه میکرد و نمیتوانست رویش را برگرداند.

اما لحظه ای که متوجه شد پشت سر هم پلک میزند به سختی جلوی خودش را گرفت که دائم نگوید: « این لباسه بد نیست! » ، « این یکی خوبه! » بجایش گفت: « بسه بسه ... با هر حرف ارباب باد یه قدم دیگه دور میشه پس اینطوری دورتر میشه و نمیشه پیداش کرد! »

شی چینگشوان با ناراحتی نالید و گفت: « میگم، واسه شماها اینقدر سخته منو پیدا کنین؟ بیشتر از 50-60 قدم نیست که؟ بیشتر از صد تا نیست هست؟ اینقدر دیگه سریع پیش نرفتیم! »

بیشتر از صد قدم نمیشد؟ مینگ یی با عجله حرکت کرد و در انتهای مسیر پیش رفت. طولی نکشید که مانند رعد به ورودی معبد آب و باد برگشت: « اینجا

نیست!»

شیه لیان نالید و گفت: «طلسم کوتاه کننده مسیر!»

بعد از اینکه ارباب سخنان پوچ با استفاده از شلوغی ارباب باد را از معبد باد و آب خارج کرده احتمالاً با بکاربردن طلسم کوتاه کننده مسیر هردویشان را به جای دیگری برده بود و گرنه یافتن مسیری با فاصله صد قدم کار آسانی بود اما اگر از آن طلسم استفاده میشد کسی چه میدانست آنان به کجا برده میشدند؟

جستجو برای یافتن ارباب باد شبیه یافتن یک سوزن در انبار کاه بود. نباید برای حل این مشکل بی دقتی می کردند پس شیه لیان سریع گفت: «من میرم و این موضوع رو به بارگاه آسمانی گزارش میدم!»

ولی شی چینگشوان سریع او را متوقف کرد: «وایسا اعلی حضرت! نرو! تو به من قول دادی این یه راز بمونه! سومین آزمایش برادرم نزدیکه! سومیش از همه قدرتمند تره الان نمیخوام آشفته بشه!»

مینگ یی گفت: «همینطوری ادامه بده تا منم یه آزمایش الهی برای تو راه بندازم!»

شی چینگشوان با خشم گفت: «گفتم نه یعنی نه! میدونی چند تا چشم به تماشای برادرم میشینن؟ این موجود عمداً این موقع رو انتخاب کرده ... من نمیزارم هر کاری میخواد بکنه!! هرگز! حتی اگه بمیرم و استخونام بیوسه!! برادرم باید سومین

فصل 110- نبرد با راهب، شاهزاده جای ارباب باد را میگیرد!

آزمون رو بگذرونه قبلشم من باید از این وضع در پیام!»

کمی بعد مینگ یی نرم شد و گفت: «باشه خیلی خوبه!»

شیه لیان خیلی تندو تیز بود و میتواندست یک خشم سرکوب شده را در لحنش احساس کند. این احساس آنقدر قوی بود که تا به حال آن را نشان نداده بود و شیه لیان را شدیداً ناراحت کرد. بخاطر اینکه نمیخواست مشکل بیشتری درست شود باز مداخله کرد: «ارباب باد، اون موجود هنوزم دست شما رو گرفته و می بردتون؟»

شی چینگشوان جواب داد: «آره داره بازومو میکشه!»

شیه لیان پرسید: «چیز خاصی درباره بدنش وجود داره؟ مثلاً یه هاله شیطانی عجیب یا یه حس یا بو یا همچین چیزی؟»

«نه چیزی نیست!»

«محیط اطرافت چی؟؟ مسیری که داری میری صافه یا ناهموار؟ روی چیزی پا گذاشتی؟ به چیزی لگد زدی؟» شیه لیان میخواست بداند آیا میتواند متناسب با محیط پیرامونش به درک مناسبی از جایی که او بود برسد یا نه؟!

شی چینگشوان گفت: «مسیر اینجا خیلی عجیبه... خیلی نرمه، سبکه مثل ابر میمونه!»

« »

فصل 110- نبرد با راهب، شاهزاده جای ارباب باد را میگیرد!

شیه لیان فکر کرد: شاید شما بخاطر ترس زانوهات شل شدن و

دو حس از حواس شی چینگشوان بسته بودند. سخت میشد نشانه ای را دریافت و از همانجا راه را بگشایند. گرچه هواچنگ کنارشان بود و با بی خیالی تماشا میکرد و تنها برای سرگرمی آنجا آمده بود او هیچ وابستگی به شی چینگشوان نداشت و به عنوان یک شخص از قلمروی اشباح دلیلی نبود که به یک خدای آسمانی کمک کند.

ضمناً شیه لیان نمیخواست دائم او را به دردسر بیندازد و بخواهد که او کمکش کند. پس خودش را جمع و جور کرد و گفت: «ارباب باد، من یه راهی دارم که بتونیم شمارو از اون موجود جدا کنیم ولی به اجازه شما نیاز دارم!»

شی چینگشوان گفت: «باشه من بهت اجازه میدم!»

هرچند هواچنگ سریع او را متوقف کرد: «طلسم جا به جایی روح؟»

«چی؟!»

شیه لیان گفت: «درسته! طلسم جا به جایی روح!»

طلسم جابه جایی روح دقیقاً بیان کننده نامش بود و محدود به جا به جایی روح میشد. استفاده از چشمهای یک شخص برای دیدن وضعیت از دید او بود. این طلسم همیشه استفاده نمیشد زیرا انرژی معنوی زیادی مصرف میکرد و تعداد کمی بودند که حاضر میشدند بدنشان را تحت کنترل دیگری دربیاروند.

فصل 110- نبرد با راهب، شاهزاده جای ارباب باد را میگیرد!

هواچنگ با چهره ای جدی گفت: «گاگا، مراقب باش!»

شی چینگشوان پرسید: «اگه باهاش روبرو بشی میخوای چیکار کنی؟»

شیه لیان جواب داد: «من ازش نمی ترسم پس مساله مهمی نیست!»

مینگ یی گفت: «اینکارو بکن!»

هرچند هواچنگ دوباره به او فشار آورد و گفت: «گاگا، لطفا دوباره فکر کن!»

ناگهان شی چینگشوان گفت: «اون ایستاد!»

با شنیدن این حرف شیه لیان در دایره ارتباط روحی فریاد زد: «الان وقت تردید نیست! حالا!»

شی چینگشوان دندان بهم سایید و گفت: «حالا دیگه همه چی به تو بستگی داره اعلی حضرت!»

شیه لیان گفت: «باشه!»

همین که این سخنان را گفت چشمانش را بست و بدنش مانند یک پر سبک شد. آنقدر سبک شده بود که احساس میکرد در آسمانها شناور شده است. بعد ناگهان شدیداً سنگین شد تا جایی که انگار داشت به زمین می چسبید پس از یک دور چرخش دیوانه وار هوش و حواسش برگشت.

ظاهر خودش را جمع و جور کرد چشمانش هنوز بسته بودند. هرچند هیچ صدایی را نمیتوانست بشنود. دست کسی بازویش را چسبیده و ساکن بود.

فصل 110- نبرد با راهب، شاهزاده جای ارباب باد را میگیرد!

شیه لیان در یک چشم بهم زدن چشمانش را باز کرد گوش گیرها را درآورد و با دست دیگرش سریع راهب سخنان پوچ را گرفت.

او لبخند زد: «هی سلام!»

شی چینگشوان برای مدت زیادی چشمانش بسته بودند و همه جای دیدش را سیاهی گرفته بود. پس شیه لیان تا چشمانش را باز کرد هنوز به تاریکی عادت نکرده بود و نمیتوانست درست ببیند. هرچند هردو همدیگر را در چنگال هم گرفته بودند. رویه آنجا نبود پس شیه لیان از یک طلسم قفل کننده دست استفاده نمود و آن دست را مانند یک دستبند آهنین محکم گرفت تا با استفاده از جادو پا به فرار نگذارد.

درون دایره ارتباط روحی صدای شی چینگشوان شنیده شد: «اعلی حضرت، حالت خوبه؟! بهتره همین الان برگردی من خودم برمیگردم توی بدنم!»

بنظر میرسید شی چینگشوان هم در نهایت امنیت به بدن او منتقل شده بود شیه لیان با دستانش راهب سخنان پوچ را محکم گرفته بود و پایش را با سرعت تکان میداد و بیشتر از سی بار لگد انداخت: «من خوبم!»

از آنجا که روحشان با هم جا به جا شده بود برای سازگار شدن به زمان نیاز داشتند. وقتی به بدنش عادت کرد حرکاتش هم وحشیانه تر شدند.

«اعلی حضرت بزار بهت یه افسون بگم تا از ابزار جادویییم استفاده کنی ... میتونی هر قدر بخوای از قدرت معنوی من استفاده کنی ... اصلا جلوی خودت

فصل 110- نبرد با راهب، شاهزاده جای ارباب باد را میگیرد!

رو نگیریا!»

شیه لیان هیچ شمشیری نداشت که از خودش دفاع کند پس بادبزنی ارباب باد را درآورده و گفت: «باشه!»

شی چینگشوان اضافه کرد: «بهت طلسمی که میتونم باهاش تبدیل به زن بشم رو هم میگویم اون مدلی قدرتم خیلی بیشتره!!»

شیه لیان هم سریع مخالفت کرد: «نه اون لازم نیست!»

هواچنگ با صدای خفه ای گفت: «گاگا، زودتر اطرافت رو نگاه کن ... بهم بگو اونجا چجور جاییه؟!»

«نه!» مینگ یی گفت: «اول بهمون بگو چیزیکه داری باهاش میجنگی چیه؟!»

در میانه این گفتگوها چشمهای شیه لیان به تاریکی هم عادت کردند چشمانش را تنگ کرده و به آن سایه سیاهی که درون تاریکی روبرویش بود خیره شد.